

برآمدن دولت سامانیان از مرزداری ایرانی - اسلامی

دکتر عبدالرسول خیراندیش

دانشیار بخش تاریخ - دانشگاه شیراز

چکیده

خاستگاه جغرافیایی سامانیان ماوراءالنهر و به تعبیری خراسان بزرگ بوده است. این منطقه در عصر ساسانی تحت فرمان پادگوسپان شرق محسوب می‌شد و از مرزهای مهم به شمار می‌آمد. پس از سقوط ساسانیان و حاکمیت یافتن اعراب مسلمان، خراسان بزرگ همچنان مرزی مهم، گسترده و پرخطر بود که با صرف نیروی فراوان و هزینه گزاف از آن نگهداری می‌شد. از کوهستانهای افغانستان تا مرزهای هند و نیز مرزهای ماوراءالنهر و خوارزم حملات اقوام مهاجم و کافر مدام در جریان بود. زمانی امیران عرب، زمانی اشراف ایرانی و گاهی حضور مستقیم خلفایی چون هارون و مأمون به نگهداری این ثغر پراهمیت اهتمام ورزیده‌اند. اما با سستی گرفتن دولت خلافت کم‌کم اشرافیت کهن و مرزدار ایرانی در ثغور خراسان قدرت را به طور کامل در دست گرفتند و به دنبال آن به تشکیل حکومت خاص خویش نیز توفیق یافتند. در شرایط جدید انطباق مرزبانی با امارت اسلامی موجب تجدید حیات آنان شده بود. لذا هم سابقه مرزبانی ساسانی و هم پیوند با امارت اسلامی دولت‌های جدید شرق ایران را به وجود آورد که از جمله آنها دولت سامانیان بود.

کلید واژه: سامانیان. ماوراءالنهر، خراسان، ایران، مرزها.

پایگاه اجتماعی و سیاسی سامانیان در جهان ایرانی مرزبانی بوده است. نیای آنان بهرام چوبین از رهبران مهم طبقه اسواران و از مرزداران عصر ساسانی به شمار می‌آید. در سلسله مراتب نظامی ساسانیان مقام ارگبندی همان مرتبه مرزداری قلمداد می‌شد. اردشیر بابکان بنیانگذار دولت ساسانی آن هنگام که حکومت دارا بگرد را بر عهده داشت دارای مقام ارگبندی بود. طبقه نظامی ایران باستان که همان اسواران یا سواران نژاده بودند در درجات مختلفی ایفای وظیفه می‌کرده‌اند که بالاترین مرتبه آن ایران سپاهبد یا ارتشتاران سالار بوده است. از آنجا که همین سواران نژاده از طبقه ممتاز و از خاندانهای بزرگ موسوم به واسپوهران بودند منزلت اجتماعی خاصی داشتند که نظام ساسانی با تمام توان برای حفظ حرمت و حریم آن تلاش می‌کرد. و اسپوهران که خاندانهای قدیمی صاحب قدرت جامعه ایرانی بودند از جمله حقوق اساسی آنها حق مالکیت زمین بود و این علاوه بر آنکه بدانها موقعیت اقتصادی خاصی می‌بخشید، آنان را از منزلت اجتماعی بی‌نظیری نیز برخوردار می‌ساخت. ترکیب شرایط نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی این گروه شکل‌گیری طبقه حاکمه جامعه ایرانی را موجب می‌شد که در رأس آن شاه قرار داشت و پس از او شهرداران - به معنای کنونی استانداران - و سپس مرزبانان و سرانجام دهقانان قرار داشتند. در فرهنگ ایران باستان حقوق پادشاه در مقام فرمانروایش را مربوط به فره یعنی عنایت آسمانی نسبت می‌دادند. این فره را گاه خورنه به معنای شکوه و قدرت نیز می‌دانستند که خوره به معنای شهر از آن آمده است. فرای این نکته را چنین بازگو می‌کند: «فرمانروا به دیده فرودستان دارای خاصیت ویژه‌ای بود که به فارسی جدید فرن یا فرو به فارسی میانه فره و به اوستایی خورنه گفته می‌شد. این لفظ اصلاً به معنای نیروی زندگی و کوشش یا شکوه است و سپس دارای مفهوم پیروزی و بخت و به ویژه بخت شاهی است»^۱ اگر از شهرداران که از میان شاهزادگان برگزیده می‌شدند کسی به شاهی می‌رسید واجد نیروی فره دانسته می‌شد. اما مرزبانان از روزگار قبل از ساسانیان

بیدخش (بدخش) نامیده می‌شدند که در عربی به صورت فتش آمده است. بدخش‌ها که همان نگهبان مرزها بودند از خاندانهای بزرگ و نژاده به شمار می‌آمدند و میزان قدرت یا قلمرو آنها با توجه به تشکیلات اداری و نظامی دوره ساسانیان متفاوت بوده است، زمانی مرزبان فقط وظیفه نظامی داشت مانند چهار پاذگوسپان دوره انوشیروان و زمانی مقام حاکم ولایت را داشت مانند جامعه ساسانی مقارن با سقوط آن. اینگونه خاندانهای حاکم یا مرزدار در شرایطی که پادشاهی ساسانی و شهرداران آن از بین رفته بودند دارای قدرت ملکی و نظامی قابل توجهی شدند و گاه دهقانان بعضی نواحی صاحب مقام مرزبانی گشتند.

آنان که دارای القابی چون کنارنگ، پاذگوسبان، اخشید و افشین بوده‌اند^۲ پس از سقوط دولت ساسانی مهمترین و تنها نیرویی بودند که در برابر اعراب مسلمان ایستادگی می‌کردند. در منابعی که اخبار فتوح را نقل کرده‌اند مکرراً از مرزبانانی نام برده شده که با مهاجمان جنگیده‌اند و اغلب نیز سرانجام حاضر به صلح شده‌اند. این مرزبانان هم فرمانده نظامی و مدافع مرزهای قلمرو خویش بوده‌اند و هم حاکم و یا مالک ولایت محسوب می‌گشتند. از آنجا که پس از فتوحات اولیه مسلمانان که با سرعتی حیرت‌انگیز صورت گرفت، در نواحی شرقی و شمالی ایران مقاومت دیرپایی به وسیله مرزبانان صورت گرفت لذا بر اساس منابع تاریخی فرمانروایانی را که یا نام و یا عنوان مرزبان داشته‌اند در همین نواحی می‌بینیم. بهرام چوبین سردار ساسانی خود مدتها مرزبان نواحی شمال غربی ایران و یا مأمور لشکرکشی به مرزهای ترکستان بوده است.^۳ دیلمیان در دوره ساسانی مرزدار بعضی نواحی کشور بوده‌اند و در ایران بعد از اسلام خاندانهای بزرگ و حکومتگر خود را منتسب به خانواده ساسانی یا یکی از بزرگان آن دولت می‌کردند. افشین، بابک، مازیار، طاهریان، صفاریان و سرانجام سامانیان همگی چنین ادعایی داشتند. آنان بر این اساس برای خود حقی از حکومت قائل بودند و این مقدم بر هرگونه حکم و یا تأییدی بود که خلیفه عباسی بر ایشان صادر می‌کرد.

این داعیه اساساً ریشه در فرهنگ ایران ساسانی و سنن ملی ایرانیان مبنی بر اصالت و قدمت خاندان، حقوق ملکی و دارا بودن مقام و قدرت نظامی داشت. فاتحان متأخر عرب نیز با پذیرفتن مقام و موقعیتشان به شرط تسلیم و همراهی آنان را می‌پذیرفتند. بسیاری از این مرزبانان نیز با قبول اسلام و مصالحه با فاتحان مقام و ملک خویش را حفظ کردند. شواهد این تحول در متون تاریخی تا آن اندازه فراوان است که احتیاج به ارائه مدارک نیست.

پایدارترین محل حضور مرزبانان و دهقانان ایرانی را در ماوراءالنهر و مرزهای ترکستان می‌توان دید که پس از پیوستن به خلفا خود مرزدار قلمرو خویش در برابر ترکان مهاجم شدند ابن حوقل از آل محتاج که صاحب چغانیان بوده‌اند با ذکر انتساب آنان به «طبقة اسوار» نام می‌برد.^۴ مؤلف حدود العالم از آنان با عنوان «ملوک اطراف» یاد می‌کند^۵ و مقدسی از حضور ده هزار سوار جنگجو در خدمت چغانیان سخن می‌گوید.^۶ ابن حوقل از خاندان ابی الساج که در غرب ایران حکومت یافته با منشأ مرزنشینی و اینکه از اشروسنه برخاسته‌اند یاد می‌کند.^۷ جیهانی از مرزداری افشین که بعدها از سرداران بزرگ عباسیان شد در مرز ترکستان خبر می‌دهد.^۸ ابن حوقل نیز همان توصیف را درباره او دارد. اصطخری در مرز ترکستان از روستای مرزبان و تعلق آن به دهقان ترکستی خبر می‌دهد و می‌افزاید چون از نامبرداران سغد بود او را به بغداد خواندند.^۹ نرشخی مؤلف تاریخ بخارا می‌نویسد عمرولیث در هنگام اقتدار خویش طی نامه‌ای به اسماعیل سامانی نوشت: «باید که ولایت ماوراءالنهر نگاه داری که سر حد دشمن است و رعیت تیمارداری»^{۱۰}. جیهانی از فرمانروایان مرزهای ماوراءالنهر با عنوان حاشیت خلفا نام می‌برد که همان ملوک اطراف باشد. او بر مقام مرزداری این ملوک و اعتباری که از این نظر در دستگاه خلافت داشته با تأکید سخن می‌گوید.^{۱۲}

آنچه که تا اینجا آمد منشأ و موقعیت مرزبانی در جهان ایرانی بود و مسلمانان نیز به نحو خاص خود به همین مسأله مرزبانی توجه کردند. در متون اسلامی کسی که عهده‌دار امور نظامی یا مرزبانی می‌شد عنوان امیر داشت و هر چند امیران و ظایف و مشاغل گوناگونی داشته‌اند اما نوع خاصی از امارت که بدان امارت خاصه می‌گویند بیشتر برای متصدیان امور نظامی و مرزی به کار رفته است. چنانکه بر وظایف امیری امور مالی و اداری نیز افزوده می‌شد در این صورت بدان اطلاق عامه می‌شد. امارت خاصه معادل با منصب مرزبانی^{۱۱} در هنگام نگهبانی مرز است و امارت عامه برابر با مرزبانی در مفهوم حاکمیت بر یک ولایت. اعراب مسلمان در پی فتوحات خود امیرانی را برای اداره نواحی مفتوحه یا حفظ مرزها و گسترش آنها بر می‌گزیدند. این امیران هم‌اورد مرزبانان ایرانی نشدند و چون طی چندین قرن، پیروزی و پیشرفت از آن مسلمانان بود عنوان امیر بر خاندانهای مرزبان ایرانی بیشتر اطلاق شد و چون ضرورت داشت که در جامعه اسلامی تأیید شرع را نیز داشته باشند، از سوی خلیفه عباسی برای آنان منشور و لوا فرستاده می‌شد.

در چنین حالتی امیران یا همان مرزبانان می‌توانستند به جهاد در دارالکفر پردازند. بر مسلمانان ساکن ثغور نیز همراهی و اطاعت آنان واجب می‌شد. قدرت آمریت خلفا در برابر حکام نواحی مختلف اساساً از همین امر یعنی ضرورت تأیید شرعی نشأت می‌گرفت. چنانکه می‌دانیم بسیاری از فرمانروایان قرون نخستین اسلامی از جمله سامانیان عنوان امیر داشته‌اند. در آن دوران امارت ثغرکاری بسیار بزرگ و مقامی بس بلند محسوب می‌شد و از جمله ثغور بسیار حساس ثغر شرقی بود که از خوارزم تا سند امتداد داشت. از آنجا که بزرگ‌ترین خطری که مرزهای مسلمین را تهدید می‌کرد ترکان جنگجو بودند لذا مرزهای اسپبجانب، چاچ، فرغانه، اوش، شلات، وخش، چغانیان و بلخ از مهمترین و پرخطرترین مرزها محسوب می‌شدند. از همین نواحی بود که نخستین حکومت‌های پر آوازه ایرانی پس از اسلام به وجود آمدند.

سامانیان چنانکه مشهور است از نسل بهرام چوبین سردار بزرگ دوره ساسانی هستند و معاصرانشان بر بزرگی خاندان آنان تأکید کرده‌اند^{۱۳} از نوادگان بهرام چوبین، شخصی به نام سامان مقام سامان خدایی داشته است. در مورد علت این نامگذاری منابع نظرات متفاوتی دارند. بعضی سامان را نام روستایی در نزدیکی بلخ دانسته‌اند.^{۱۴} و بعضی از نواحی سمرقند^{۱۵} دانسته‌اند. عده‌ای نیز این نام (سلسله سامانی) را مأخوذ از سامان جد آنان دانسته‌اند. جوزجانی در این باره می‌نویسد: «راوی می‌گوید جد سامانیان را سامان نام بود بر قول بعضی نام چیز دیگری بود الا آنکه ناحیتی است از نواحی سفد سمرقند و جد ایشان رئیس آن موضع بود او را سامان خدای خواندند و برای اختصار هم بر اسم سامانیان بسنده کردند.»^{۱۶} با توجه به تفاوت آراء درباره واژه سامان می‌توان به عنوان یک فرض به معنای لغوی آن نیز توجه داشت که سامان خدا به معنای فرمانروای مرز می‌باشد. قدرت سامانیان از همان آغاز کار نیز بیش از یک رئیس روستا بوده است. در زمان هارون و مأمون و به هنگام شورش رافع بن لیث در ماوراء النهر فرزندان اسدبن سامان نقش مهمی در آرام ساختن اوضاع به نفع عباسیان ایفا کردند و در عوض حکومت نواحی مختلفی به آنان واگذار شد از جمله سمرقند و فرغانه و کاشغر و ترکستان چین را به احمد پدر اسماعیل سامانی داد و یحیی برادرش را چاچ و مضافات آن داد.^{۱۷} احمد در این مقام از خود توانایی و جنگجویی بسیار نشان داد.^{۱۸} اسماعیل بنیانگذار سلسله سامانی پسر اوست که در منطقه مرزی فرغانه به دنیا آمد.^{۱۹} او در

هنگامی که برادرش نصر حکمران سمرقند بود و بخارا در پی هجوم حسین بن طاهر از خوارزم در آتش جنگ و جدال می سوخت، به امارت بخارا رسید. در این کار عبدالله پسر خواجه ابو حفص کبیر که شخصی عالم و مبارز بود نقش مهمی داشت.^{۲۰} اصولاً بخارا به دلیل وضعیت جغرافیایی خاص خود که مستقیماً به بیابان‌های ترک نشین منتهی می شد همواره نقطه‌ای مرزی محسوب می شد. دیوارهای گسترده و طولانی، رباط‌های بسیار و تعداد فراوان غازیان آن را از نظر دفاعی قابل توجه می ساخت.

استقرار امیر اسماعیل در بخارا در سال ۲۶۰ هجری بود و چون منشور خلیفه خطاب به نصر بن احمد در مورد حکومت ماوراء النهر و نواحی شرقی رسید، اقتدار یعقوب لیث بر این نواحی از بین رفت، اما چون امیر اسماعیل نتوانست مالیات بخارا را به دلیل جدالهای دائمی پردازد امیر نصر با او به جنگ آمد. در این جدال ابوالاشعث فرمانروای فرغانه و ابو یوسف فرمانروای چاچ برادر نصر به همراهی ترکان اسپجانب به یاری او علیه اسماعیل آمده بودند^{۲۱} که این خود بار دیگر موقعیت مرزبانی سامانیان را بازگو می کند. حتی در ادامه جدال، امیر نصر از پسر خود احمد خواست که غازیان سغد را به کمک بخواهد.^{۲۲} در این هنگام امیر خراسان رافع بن هرثمه بود و این نشان می دهد که امارت سامانیان در این زمان فقط مرزداری بوده است. باری جدال نهایی میان اسماعیل و نصر در سال ۲۷۵ هجری رخ داد و طی آن غازیان فرغانه به فرماندهی ابوالاشعث و غازیان بخارا به فرماندهی امیر اسماعیل رو در روی هم قرار گرفتند.^{۲۳} که نتیجه آن پیروزی اسماعیل بود. پس از این پیروزی احمد بن نصر که فرمانروای سمرقند بود به جهاد در مرزها مشغول شد و امیر اسماعیل خود به مرز طراز رفت (۲۸۰ هجری) و بسیار رنج دید و به آخر امیر طراز بیرون آمد و اسلام آورد با بسیار دهقانان و طراز گشاده شد و کلیسای بزرگ را مسجد جامع کردند به نام امیرالمؤمنین معتضد بالله خطبه خواندند.^{۲۴} امیر اسماعیل پس از هشت سال جدال در ثغر طراز به بخارا بازگشت و این هنگام عمر و لیث صفاری قدرت یافته بود. چون او امیر اسماعیل را به اطاعت خواند اسماعیل سرباز زد و خود را فرمانروایی مستقل شناخت.^{۲۵}

طبری می نویسد: در آستانه جنگ بلخ (میان عمرو لیث و امیر اسماعیل سامانی)، امیر اسماعیل به عمرو لیث چنین نوشت «تو جهانی پهناور به دست داری. تنها ماوراءالنهر به دست من است و من در یک مرز هستم به آنچه در دست توست قانع باش و مرا بگذار در این مرز مقیم

باشم^{۲۶} اما عمرولیث نپذیرفت و کار به جنگ بلخ منتهی شد. در این جنگ سی هزار نفر جنگجو از مرز فرغانه و ترکستان به یاری اسماعیل آمدند^{۲۷} و پیروزی از آن اسماعیل شد (۲۸۸ هـ). در حقیقت گام نهایی سامانیان برای دستیابی بر حکمرانی خراسان بزرگ به وسیله نیروهای مرزدار آنان برداشته شد. هر چند پیش از آن خلیفه عباسی منشور فرمانروایی بر مرزهای شمال شرقی ایران در ماوراءالنهر را برای او نوشته بود.^{۲۸}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

- ۱- فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ص ۲۴.
- ۲- ابن خرداد به، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، با مقدمه آندره میکل، موسسه مطالعات و انتشارات، تاریخی، میراث ملل، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۴.
- ۳- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱، ص ۸۷۶-۸۷۷.
- ۴- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شمار، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۰۵.
- ۵- مؤلف ناشناس، حدود العالم، مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، به کوشش مریم میر احمدی و غلامرضا ورهرام، دانشگاه الزهراء، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۳۳.
- ۶- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۱۰.
- ۷- ابن حوقل، پیشین، ص ۲۳۲.
- ۸- جیهانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، شرکت به نشر، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۹۰.
- ۹- ابن حوقل، همانجا.
- ۱۰- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، تصحیح ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۲۵۳.
- ۱۱- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفرین عمر، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۰.
- ۱۲- جیهانی، پیشین، ص ۱۸۰.
- ۱۳- نرشخی، پیشین، ص ۸۱، و گردیزی، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۲۰ و ۳۲۲.
- ۱۴- همانجا، ص ۸۱.
- ۱۵- یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۶ / ۵ ۱۹۵۷ م. ج ۳، ص ۱۰۲.

- ۱۶- جوزجانی، منهاج سراج، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحمی حبیبی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۰۱.
- ۱۷- همان، ص ۲۰۲.
- ۱۸- همان، ص ۲۰۳.
- ۱۹- نرشخی، پیشین، ص ۱۰۶.
- ۲۰- همان، ص ۱۰۶-۱۰۹.
- ۲۱- همان، ص ۱۱۳.
- ۲۲- همان، ص ۱۱۴.
- ۲۳- همان، ص ۱۱۶.
- ۲۴- همان، ص ۱۱۸.
- ۲۵- همان، ص ۱۲۰.
- ۲۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲، ش، ج ۱۵، ص ۶۷۰۱.
- ۲۷- همان، ص ۱۲۲.
- ۲۸- مؤلف مجهول، تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار، انتشارات کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۴، ص ۲۵۵.



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي